

اسلام هم دين غم است و هم دين شادی □
اسلام دين غم است □
اسلام دين شادی است □
اسلام نه دين غم است و نه شادی □

اوج کمال انسان در اسلام کجاست؟ اسلام به چه می‌اندیشد؟ اسلام می‌گوید:

یا ایها الانسان انک کادح الی ربک فملاقه

ای انسان من می‌خواهم تو را پرواز بدهم تا حد پرواز دگر؛ البته ما هیچ وقت به حد پرواز دگر نمی‌رسیم؛ اما همیشه باید در تلاش باشیم که خودمان را اوج بدهیم، بالا ببریم، حد یقف [ایستادن] ندارد؛ مقصد نامتناهی است و چون مقصد نامتناهی است انسان همیشه در حال حرکت است. اگر مقصد یک جای مشخصی بود انسان وقتی به آن می‌رسید دیگر تمام می‌شود، از حرکت باز می‌ایستاد؛ ولی این گونه نیست و اسلام دین کمال است. حالا در موضوع غم و شادی اگر از ما بپرسند دیدگاه اسلام چیست؟ ما می‌گوییم از دیدگاه دین، نه غم از آن حیث که غم است، هدف است، نه شادی از آن حیث که شادی است. هدف، یک چیز بالاتری است. شادی باید ما را به آن هدف بالاتر نزدیک کند، غم هم باید همان‌طور باشد.

انسان گاهی اوقات خوش است و گاهی اوقات ناخوش. گاهی خوشحال است و گاهی غمگین. همه انسان‌ها همین‌طور هستند و مخصوص ما مسلمان‌ها و شیعیان هم نیست. همه انسان‌هایی که روی کره زمین زندگی می‌کنند بعضی وقت‌ها خوش‌اند و بعضی وقت‌ها ناخوش، بعضی وقت‌ها می‌خندند و بعضی وقت‌ها گریه می‌کنند. حوادث روزگار برای همه انسان‌ها هست و روزهای خوش و ناخوش در زندگی همه افراد وجود دارد. اسلام دستور نداده که همیشه غمگین باشید چون اصلاً نمی‌شود که این چنین بود. اصلاً این یک حرف نامعقولی است.

گاهی که یک حالات خوشی به انسان دست می‌دهد، مثلاً وقتی به آن چیزی که دلش می‌خواهد می‌رسد، خوشحال است.

خوشحالی و غم یک حالت درونی است، یک حالت روحی است و در زندگی هر انسانی رخ می‌دهد.

یک کسی که ده سال است پدر و مادرش را ندیده، وقتی که آن‌ها را می‌بیند خوشحال می‌شود. هم پدر و مادر خوشحال می‌شوند و هم فرزند. یک کسی که ده سال فرزندش در عراق اسیر بوده، وقتی که بر می‌گردد خوشحال می‌شود. این یک چیز عادی و طبیعی است.

اسلام هم، نمی‌تواند بگوید نه خیر آقا، شاد نباشید؛ ولی می‌گوید به قول ما طلبه‌ها، صرف شادی هدف نیست، موضوعیت ندارد. به تعبیر اصولی، طریقت دارد.

کدام کبریا صحیح است

استاد محسن غرویان

هم بلند دار که مردان روزگار

از همت بلند به جایی رسیده‌اند

معنایش این است که همت بلند، فکر بلند هم می‌خواهد. دانش آموزی که می‌گوید: اگر من مدرک سیکلم را بگیرم، خیلی خوب است. معلوم می‌شود که او همت بلندی ندارد؛ فکر بلند ندارد. در مقابل او یک دانش آموزی هم می‌گوید: دکتر شدن که چیزی نیست. من باید ده تا دکترا بگیرم؛ یعنی همش این است، حالا چقدر بتواند موفق بشود آن یک بحث دیگری است، کسی که این‌طوری فکر کند معلوم است که طبع بلندی هم دارد، همت بلندی هم دارد؛ هر کس به اندازه افکارش می‌ارزد.

ما وقتی می‌خواهیم دین اسلام را ارزیابی کنیم، نباید آن را از لحاظ شادی و غم نام گذاری کنیم. باید ببینیم اسلام در صدد چیست، و می‌خواهد انسان را تا کجا پرواز بدهد، تا کجا بالا ببرد و

به نظر من این مسأله دو جواب دارد:

یکی این که اسلام هم دین غم است و هم دین

شادی و دیگر این که اسلام نه دین غم است و نه شادی؛

یعنی از این چهار جواب دو تا درست و دوتای دیگر غلط است.

در اسلام روزهایی که مخصوص شادی است، مثل: میلاد

شخصیت‌های بزرگ، پیامبر ﷺ و معصومین علیهم‌السلام؛ مسلمانان شاد

هستند. ما در میعت جشن می‌گیریم، در نیمه شعبان جشن

می‌گیریم. در هفدهم ربیع الاول جشن می‌گیریم و امثال این

جشن‌ها.

هم چنین اسلام دین غم است؛ مادر تاسوعا و عاشورا غمگین

هستیم، غصه می‌خوریم و عزاداری می‌کنیم؛ پس به این معنا

اسلام هم دین غم است و هم دین شادی. به یک معنای دقیق‌تر

باید بگوییم: اسلام نه دین غم است و نه دین شادی؛ بلکه دین

انسان سازی است، دین جامعیت است. نمی‌توانیم اسم غم و

شادی را روی دین بگذاریم.

باید هر دینی را به ازای غرض و هدفی که آن دین تعقیب

می‌کند، نام گذاری کنیم، مثلاً شما یک شخصیت را هیچ وقت

نمی‌گویید آقای شاد و یا آقای غمگین، حالا ممکن است یک کسی

نام خانوادگی‌اش شاد باشد؛ اما به لحاظ شادی و غم، شما هیچ کس

را ارزیابی شخصیتی نمی‌کنید؛ یعنی وقتی می‌خواهید بگویید این

آدم چه کاره است، و چه شخصیتی دارد، نگاه نمی‌کنید که چند

ساعت در عمرش خندیده، یا چند ساعت در عمرش گریه کرده

است. بعد هر کدام را به لحاظ آن که بیشتر است، مثلاً بگوییم این

آقا، آقای شاد یا آقای...

باید نگاه کنیم، ببینیم هر فرد چه هدفی را تعقیب می‌کند، چه

اهدافی دارد و به چه می‌اندیشد. هر کس ارزش شخصیتی‌اش به

اندازه ارزش همان چیزهایی است که به آن‌ها فکر می‌کند.

یک دزد، شب تا صبح فکر می‌کند که چطور از بانک دزدی

کند؛ یعنی بیشتر از این فکر نمی‌کند و شخصیتش به همان اندازه

است.

هر کسی به اندازه همان چیزهایی که به آن می‌اندیشد ارزش

دارد. یک کسی مثل حضرت امام علیه‌السلام می‌اندیشد که چگونه

مستضعفین جهان را از زیر ستم آزاد کند، شخصیت امام را ببینید

چقدر بالا است؛ ایشان جهانی فکر می‌کند.

چرا ما برای امام علیه‌السلام این قدر ارزش قائل هستیم؟ برای این که

اندیشه‌های امام بلند است. آن چه که امام به آن‌ها فکر می‌کند

خیلی متعالی و ارزشمند است؛ بنابراین شخصیت امام هم ارزشمند

است. هر کسی به اندازه افکارش می‌ارزد، این که می‌گوید:

گاهی که یک حالات خوش به انسان دست می‌دهد، مثلاً وقتی به آن چیزی که دلش می‌خواهی می‌رسد، خوشحال است.

اسلام می‌گوید: شاد باش، اما شادی‌هایت را در جهت کمال تنظیم کن. غمگین باش، ولی در جهت کمال غمگینی‌ات را تنظیم کن. اسلام دین تنظیم زندگی است. انسانی اسلامی (مسلمان) باید یک انسان کاملی باشد.

مثلاً اگر یک ماشین خیلی قشنگ و مدرن مثل این ماشین‌هایی که امروزه از کشورهای خارجی می‌آورند، درست کنند که خیلی هم گران قیمت است، شما هم پول دار باشید و بخواهید آن ماشین را بخرید، اول نگاه می‌کنید که همه چیزش سالم باشد، اگر در لحظه‌ای آخری که می‌خواهید معامله کنید و قرارداد را امضاء کنید، به شما بگویند که این ماشین نمی‌تواند دنده عقب حرکت کند، و فقط دنده جلو می‌رود، شما فکر می‌کنید و می‌گویید: نمی‌شود این ماشین را بخرم، چون اگر بخرم به مشکل بر می‌خورم، برای این که در بعضی جاها باید ماشین را سروته کنم، یک جایی اگر جلوی من مانعی پیدا شد و به جالاهی رسیدم، چه کار کنم که این ماشین برگردد؟

کمال یک ماشین در این است که در دو جهت حرکت کند، هم به جلو برود و هم به سمت عقب بتواند حرکت کند. انسان نیز یک موجودی است که کمالش به این است که به موقع در جهت شادی حرکت کند و به موقع در جهت غم. اگر یک انسانی فقط و فقط، خوش (شاد) باشد و هیچ حادثه‌ای او را غمگین نکند، و اصلاً حالت حزن پیدا نکند و ناراحت نشود؛ یعنی حالت انفعال در او پیدا نشود که اشک بریزد و گریه کند، برای یک چیزی غصه بخورد و غم و اندوهی عارضش شود، آیا شما نمی‌گویید که او بیمار است؟ مریض است؟ مادرش فوت کرده؛ ولی او قاده‌ها می‌خندد. آیا شما نمی‌گویید این فرد معیوب است، این آدم عیب دارد. مثل آن ماشینی است که خیلی زیبا است، اما فقط دنده جلو می‌رود؟

انسان باید هم حالت شادی و هم حالت غم داشته باشد و اصلاً کمال او به این است چرا؟ چون موجودی است که عاطفه دارد، اگر کسی پدرش در مقابل چشمانش بمیرد و یا مادرش فوت کند و او به این حوادث بخندد، می‌گوییم، این آدم عیب دارد. عاطفه انسانی ندارد، رابطه قلبی و روحی او با پدر و مادر و بستگانش کجا رفته است؟ انسان باید بجا بخندد و بجا هم گریه کند. بجا غمگین شود و بجا هم شادی کند. غم و شادی فی حد نفسه (به خودی خود) موضوعیتی ندارد، باید ببینیم غمگینی از چیست؟ شادی برای چیست؟ این تعیین می‌کند که ما چه کار داریم و چه شخصیت و ارزشی داریم.

اگر کسی به خاطر این که در یک امتحانی قبول نشده غصه‌دار شود، شما می‌گویید، این جوانی که خیلی غصه می‌خورد طالب علم است، اما یک جوانی هم هست که می‌گوید: درس چیست؟ قبول

شدیم یا نشدیم مگر چه می‌شود؟ حالا مردود شدیم، چه بهتر! اصلاً خوشحال هم می‌شود. شما می‌گویید این فرد ارزشی ندارد، چون برای علم و دانش ارزشی قائل نیست. یا مثلاً صد تومان پول کسی گم می‌شود و برای این صد تومان دو سه ساعت گریه می‌کند و دیگری صد هزار تومان هم که گم کند، شیون و ناله نمی‌کند و می‌گوید: نباید آدم غصه این چیزها را بخورد، ان شاء الله باز تأمین می‌شود، معلوم است که تعلق مادی ندارد، (دلبستگی مادی ندارد) ببینید پس متعلق غم و شادی است که تعیین می‌کند غم و شادی مثبت است یا منفی، ارزش دارد یا ضد ارزش است و الا غم و شادی خودش هیچ چیزی را تعیین نمی‌کند.

ما که در ماه محرم لباس غم می‌پوشیم، آثار حزن در ما پیدا می‌شود و در روایات داریم که اگر هم حالت گریه پیدا نمی‌کنید خود را به تباکی بزنید، این‌ها فلسفه دارد و در جهت انسان سازی است و الا این چنین نیست که خداوند متعال خوشش بیاید که ما را غمگین ببیند، خداوند نیازی به غم ما ندارد، پروردگار متعال و معصومین علیهم‌السلام نه نیازی به غم ما دارد و نه نیازی به شادی ما. آن‌ها کمال ما را می‌خواهند، تکامل من و شما را می‌خواهند. این که گفته‌اند مجالس عزاداری برپا کنید، نه این که هدف این باشد تا مردم همین طور بدون دلیل گریه کنند، به سر و سینه بزنند و ائمه خوششان بیاید که مردم عزادار باشند و لباس مشکی به تن کنند، نه، هیچ کدام این‌ها درست نیست. ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌خواهند من و شما تکامل پیدا کنیم تکامل انسان‌ها چطور حاصل می‌شود؟ شما برای رسیدن به کمال، باید یک حرکتی از خودتان نشان بدهید. اگر آدم همین طور در خانه‌اش بنشیند و بگوید من می‌خواهم به کمال برسم، نمی‌رسد. باید یک قدمی برداشت، نمی‌شود دست روی دست بگذاریم، بنشینیم و بگوییم که می‌خواهیم به تکامل برسیم، بالاخره انسان باید آن هدف، مقصد و غرضی را که دارد، یک طوری در رفتارش نشان بدهد. ما که می‌رویم در مجلس امام حسین علیه‌السلام می‌نشینیم، و یا لباس مشکی می‌پوشیم و حالت غم و سوز و گداز به خودمان می‌گیریم و می‌خواهیم بگوییم که ما دوست داریم به ائمه علیهم‌السلام نزدیک بشویم، این رفتار شاید یک قدمی باشد که ما را با فرهنگ، اهداف، قیام و انگیزه‌های قیام آن بزرگواران آشنا کند.

این که می‌رویم این حالت‌ها را به خودمان می‌گیریم، این‌ها یک ورزش است. همان طور که در کارهای جسمی تمرین لازم است، کارهای روحی هم تمرین می‌خواهد. تمرین آن چیست؟ همین است که می‌گویید لباس مشکی بپوش، به سرو سینه بزن، سعی کن، ببین می‌توانی حالت غم پیدا کنی. اول تباکی کن، بعد کم‌کم آدم با این کارها فکر می‌کند، می‌گوید: امام حسین علیه‌السلام برای چه شهید شده است؟ برای چه ایشان را کشتند؟ چرا زن و بچه‌اش را اسیر کردند؟ به چه علّی ما این کارها را می‌کنیم؟ عاشورا یعنی چه؟ تاسوعا یعنی چه؟ عزاداری چه ضرورتی دارد؟ همین فکر کردن‌ها، تمرین خودسازی است. رشد انسان به همین است. خوب، اگر آدم به مجالس عزاداری نرود و در دسته‌های عزرا شرکت نکند و به هیأت نرود، اصلاً به این فکرها نمی‌افتد. اگر انسان روز تاسوعا و عاشورا به پارک برود و بنشیند و تخمه بشکند، اصلاً به این چیزها فکر نمی‌کند؛ ولی وقتی رفت و نشست در این مجالس عزرا و فکر کرد که انسان کیست؟ برای چه امام حسین علیه‌السلام شهید شد؟ چرا به ضد ظلم یزیدی قیام کرد؟ مگر انسان باید قیام کند؟

فرق حکومت یزیدی با حکومت حسینی چیست؟ همین تفکرات و سؤالات عامل خودسازی است؛ بنابراین آدم تا نرود و در این مجالس ننشیند به این فکرها نمی‌افتد. این همان تمرین است و انسان باید تمرین کند. به همین خاطر است که گفته‌اند: اگر خیلی هم سوز و گداز نداری، عیبی ندارد، بیا و بنشین در مجلس اباعبدالله علیه‌السلام و فکر کن که برای چه مردم گریه می‌کنند؟ گریه نکن؛ ولی حناقل فکر کن. در سینه زنی‌ها فکر کن، ببین فلسفه‌اش

چیست؟ به خیلی جاها می‌رسی، تو باید فکر کنی. تمام این مجالس و محافل، عزاداری‌ها و سینه زنی‌ها برای من و شماست، نه برای امام حسین علیه‌السلام؛ یعنی ما هستیم که نیاز به این‌ها داریم. امام حسین علیه‌السلام هیچ نیازی ندارد. این‌ها مکتب انسان سازی است. وقتی می‌گویند: کل يوم عاشورا و کل ارض کربلا معنا؛ همین است. یعنی اگر شما هر روز، خودت را در عاشورا بسازی و هر روز، خودت را در کلاس کربلا فرض کنی؛ ساخته می‌شوی، واقعاً هم همین طور است.

اسلام آمده که ما کامل بشویم، ما آدم بشویم. حالا آن روزهایی هم که می‌گوید شاد باشید، آن هم در جهت کمال ماست. می‌گوید: شاد باش برای این که مثلاً امروز، روز نیمه شعبان است. نیمه شعبان چه روزی است؟ روز میلاد منجی عالم است. منجی عالم کیست؟ امام عصر (سلام الله علیه) است. برو در حالات ایشان مطالعه کن، ببین ایشان اهدافش چیست؟ وقتی قیام می‌کند چه می‌کند؟ چگونه حکومتی تشکیل می‌دهد؟ این، انسان سازی است.

این جشن‌ها و عزادارها در حقیقت برای ساخته شدن ماست.

